

پیش‌گفتار

ثناها همه ایزد پاک را ثریا ده طارم تاک را
که خورشید را صورت جام ازوست شراب شفق در خم شام ازوست

ساقی‌نامه‌ی ظهوری

از روزگاران گذشته، فرهنگ و تمدن ایرانی، بزرگان و فرهیختگان زیادی را به جامعه‌ی انسانی تقدیم نموده است؛ اما چه بسا گروه کثیری از این اندیشمندان و ادیبان، به دلایل مختلف فرهنگی، سیاسی و اجتماعی روزگارشان، در پرده‌ی خمول و گمنامی مانده‌اند.

در میان دوره‌های مختلف ادبی، عهد صفوی و دوره‌ی سبک هندی، سهم بیش‌تری از این گمنامی‌ها را به خود اختصاص می‌دهد. در این دوره، به خاطر تعدد شخصیت‌های علمی و ادبی و نیز گستره‌ی جغرافیایی وسیع زبان و ادب فارسی، به شاعران و نویسندگان بسیاری برمی‌خوریم که آثار و اندیشه‌های آنان در طول روزگاران غریب مانده است. در عهد مورد بحث ما، کم نیستند شاعران و ادیبانی که نه اندیشه‌ی آن‌ها از اندیشه‌ی شاخص‌های ادبی کم‌تر است و نه آثار آنان نازل‌تر از آثار سنت‌گذاران شعری و ادبی است؛ اما در میان تعدد شخصیت‌ها، نام چنین بزرگانی کم‌تر شنیده شده است و حتی بسیاری از اصحاب فضل و هنر نیز از وجود آنان و آثارشان بی‌اطلاع بوده و چه بسا این چهره‌های پویا و اندیشمند، حتی در شهر و زادگاهشان نیز ناشناخته مانده‌اند.

تصحیح اشعار و متون ادبی یکی از بدیع سنت‌هایی است که شخصیت و آثار بزرگان این مرز و بوم را به جامعه می‌شناساند و باعث می‌شود که آثار آن‌ها نه تنها راه‌گشای مشکلات فکری و عقلی نسل‌های بعد باشد، بلکه به عنوان نمونه‌ها و الگوهای متعدد فکری، سبکی و اعتقادی، منشأ و مبدأ نقد و تحلیل نسل‌های بعدی واقع شود.

نورالدین محمد ظهوری ترشیزی (متوفی ۱۰۲۶ ه.ق)، یکی از شاعران و نویسندگان بزرگ عهد صفوی است که شخصیت ادبی وی در بین هموطنان او و حتی اهل ادب ناشناخته مانده است. آن اندک صفحاتی که صاحبان بعضی تذکره‌ها در مورد ظهوری نگاشته‌اند، نیز نمی‌تواند زوایای شخصیتی و زندگی او را به خوبی نشان دهد؛ به طوری که ما از خانواده، دوران کودکی و بالندگی او و حتی اساتید و جوانی او، اطلاع چندانی نداریم. پس آن چه که در راه شناخت هر چه بیش‌تر ظهوری و طبع و قلم او، به ما کمک می‌کند، تصحیح، بررسی و تحقیق در آثار نظم و نثر وی است.

در این اثر، ما بر آن شدیم که قسمتی از دیوان اشعار ظهوری ترشیزی را با استفاده از نسخه‌های موجود و معتبر در کتابخانه‌ها، تصحیح کنیم تا ضمن احیای آثار این شاعر فرهیخته و خارج کردن آن‌ها از پرده‌ی خمول و گمنامی، به معرفی شخصیت و زوایای فکری شاعر و اوضاع سیاسی و اجتماعی عصر او بپردازیم و تا حدودی راه را برای پژوهش‌های جدیدتر، فراروی محققان بگشاییم.

راضیه به‌آبادی هدک

تابستان ۹۰

بخش اول

مقدمه مصحح

فصل اول:

اوضاع سیاسی- اجتماعی ایران

از آغاز سده‌ی دهم تا میانه‌ی سده‌ی دوازدهم هجری

۱-۱. اوضاع سیاسی عصر صفوی

ظهوری ترشیزی یکی از شعرای بنام دوره‌ی صفویّه است. برای شناخت شخصیت اجتماعی، فکری و شعری این شاعر لازم است، ابتدا اوضاع اجتماعی و سیاسی این عصر را مورد بررسی قرار دهیم.

عهد صفوی با کامیابی‌های نظامی و سیاسی شاه اسماعیل صفوی (۹۰۷-۹۳۰ ه.ق) آغاز شد. وی با نبوغ و توانایی شگفت‌انگیز، توانست کشوری آشفته را که عرصه‌ی کشاکش ترکمانان و تیموریان و ازبکان بود، در مدتی کوتاه به زیر لوای یک دولت مرکزی درآورد بدان گونه که هم تمامیت فرهنگی خود را بازیابد و هم بتواند با قدرت‌های خاور و باختر مقابله کند. دوره‌ی حکمرانی او، دورانی از توانایی و پهنآوری ایران و رواج پر دامنه‌ی فرهنگ آن، از جانبی تا دروازه‌های اروپا در بالکان و از طرفی دیگر تا مرزهای چین و کناره‌های شرقی و جنوبی هند بود (ر.ک: آشتیانی، بی تا: ۶۶۳).

وی با ادعای گماشتگی از سوی «امام زمان» و یافتن کمر، شمشیر و تاج و فرمان «خروج» از او، طغیان خود را بر پادشاهان عهد- که همگی از اهل سنت بودند- به صورت قیامی مذهبی و مأموریتی دینی ارائه کرد. پس از مرگ شاه اسماعیل، فرزند خردسالش طهماسب میرزا در ده سالگی بر تخت پادشاهی نشست. او فاقد بسیاری از خصلت‌های عالی پدرش بود، از جنگ بیم داشت و تا می‌توانست خویشتن و مسلمانان را در مهلکه نمی‌افکند؛ با این همه، توسل به حيله را در برابر دشمن زورمند مباح می‌شمرد. وی از بامداد تا شام را به رسیدگی دفترها می‌گذراند تا طلب‌ها را تا آخر دریافت و ذخیره کند. خست او باعث شد که مستمری سپاهیان را در چهارده سال آخر پادشاهی‌اش نپردازد. در اواخر حیات سال‌ها از «دولتخانه» بیرون نیامد و به فریاد دادخواهان نرسید (ر.ک: طهماسب صفوی، ۱۳۴۳: ۹).

از رویدادهای قابل ذکر در دوران پادشاهی طهماسب، پناه آوردن همایون- پادشاه هند- به ایران است. وی پسر و جانشین ظهیرالدین بابر بنیان‌گذار سلسله‌ی گورکانیان هند (م ۹۳۷ ه.ق) است و اگر چه دنبال فتوحات پدر را در هند گرفت، لیکن بر اثر مقاومت شیرشاه افغان، پادشاه دهلی (۹۴۶-۹۵۲ ه.ق) و

شکست‌هایی که از او یافت به سال ۹۵۱ ه.ق به شاه طهماسب پناه برد و پس از یک سال اقامت در ایران به یاری قزلباشان به دفع دشمنان پرداخت و قندهار را در همان سال تصرف نمود و بنا بر عهده‌ی که کرده بود به قزلباشان سپرد و از آن پس تا سال ۹۶۲ ه.ق بعد از جنگ‌های پیاپی با مخالفان خود، دهلی را مسخر کرد. وی یک سال بعد، جان سپرد و پسرش جلال‌الدین اکبر (پادشاهی از سال ۹۶۳ تا ۱۰۱۴ ه.ق) مشوق بزرگ و نام‌آور زبان و ادب فارسی، به جای او نشست.

سفر همایون پادشاه به ایران از حیث تشدید و تجدید رابطه‌ی خاندان تیموری با ایران و فرهنگ ایرانی، و حفظ و ادامه‌ی دوستی میان جانشینان شاه اسماعیل و بازماندگان ظهیرالدین بایراهمیت بسیار داشت. همایون پادشاه در مدت اقامت خود در ایران با بعضی از اهل شعر و ادب و هنر آشنا شد و جمعی از آنان را به همراه خود به هندوستان برد، به درخواست او گروهی دیگر نیز بعد از بازگشت و استقرارش در ملک به نزد او رفتند. این امر موجب شد که ادب و هنر ایرانی پناهگاهی نو و بهتر از آنچه تا آن زمان داشت، در سرزمین هند فراهم آورد (ر.ک: سایکس، ۱۳۶۳: ۲۳۷).

پس از فوت شاه طهماسب دو دسته از قزلباشان به جان یکدیگر افتادند و حیدر میرزا پسر محبوب او - که به وصیت پدر می‌بایست جانشین وی شود - را در برابر چشمان مادرش به قتل رساندند و اسماعیل میرزا را که تا آن هنگام در دژ معروف قهقهه زندانی بود، برای سلطنت دعوت کردند. وی به نام شاه اسماعیل ثانی و با عنوان «پادشاه عالم پناه» در قزوین بر اریکه‌ی سلطنت تکیه داد. از این تاریخ یعنی از سال ۹۸۴ تا سال ۹۹۵ ه.ق شاهنشاهی صفوی دستخوش اغتشاش‌ها، انقلاب‌ها و قتل و غارت‌های پیاپی بود و فجایعی که در این مدت رخ داد در تاریخ ایران کم‌تر نظیر دارد (ر.ک: صفا، ۱۳۶۳: ۱۷/۵).

شاه اسماعیل دوم اگرچه بیش از یک سال و نیم پادشاهی نکرد، در همین مدت کوتاه بسیاری از برادران و برادرزادگان خود را از بیم آن که مبادا منازع او شوند از بین برد.

بعد از مرگ وی امیران و سران قزلباش محمد میرزا (۹۸۵-۹۹۶ ه.ق)، بزرگ‌ترین پسر شاه طهماسب را که از بیماری آبله کور شده و در آن زمان حاکم فارس بود، به پادشاهی برگزیدند. دوران یازده ساله‌ی سلطنت این پادشاه، دوره‌ای سیاه از بی‌سامانی، آشوب، طغیان و تمرّد بزرگان کشور و رواج فسادها، تباه‌کاری‌ها و نابهنجاری‌ها بود. همسرش مهد علیا خیرالنساء بیگم به علت بیماری و ناتوانی شوهر بر کارها مسلط شد. او گروهی را از میان اعضای خاندان پادشاهی و رجال و بزرگان که مزاحم خود می‌دانست از میان برد.

پسر بزرگ شاه محمد خدابنده، حمزه میرزا، که جوانی شجاع و لایق بود بی‌تدبیری و ضعف پدر را تا حدودی جبران می‌کرد؛ اما او نیز به آسانی دست‌خوش فساد و نابخردی‌های امیران و سران کشور شد و در سال ۹۹۴ ه. ق به خیانت گروهی از قزلباشان کشته شد.

چون این خبر به خراسان رسید سران قزلباش همراه با عباس میرزا- که در این زمان هجده ساله بود- از مشهد به سوی قزوین حرکت کردند و در ذی‌الحجه‌ی سال ۹۹۶ ه. ق عباس میرزا را به سلطنت نشانند. سلطان محمد که آن وقت در شیراز به سر می‌برد، به قصد سرکوب مخالفان به جانب قزوین حرکت کرد؛ لیکن چون در میان راه طرفدارانش پراکنده شدند، ناگزیر به پادشاهی پسر رضا داد و بدین گونه دوره‌ای جدید از شاهنشاهی صفویان آغاز شد. چرا که شاه عباس (۹۹۶-۱۰۳۸ ه. ق) نجات‌دهنده‌ی شاهنشاهی صفویان از زوال و رساننده‌ی آن به عظمت و کمال بود (ر.ک: همان: ۲۰/۵).

وی نخست به بهانه‌ی خون برادر، سرداران مقتدری را که در این کار دست داشتند یا متهم بدین خیانت بودند، سر برید و مال و مکنت آنان را مصادره کرد و چون می‌دانست که جنگ هم‌زمان در دو جبهه‌ی خاوری و باختری کشور با کامیابی همراه نخواهد بود، با دولت عثمانی از در صلح درآمد و تبریز، شروان، گرجستان و قسمتی از لرستان و عراق را بدان دولت واگذاشت و با خیالی آسوده از سال ۱۰۰۶ ه. ق آهنگ دفع ازبکان کرد. او دسته‌ای از کردان را برای حفظ ایران از حمله‌های ازبکان در مرزهای خراسان مستقر ساخت (۱۰۰۷ ه. ق) و وضعی به وجود آورد که تا چندین سال آرامش آن قسمت محفوظ ماند (ر.ک: آشتیانی، بی تا: ۶۷۶).

شاه عباس در بازگشت از سفر خراسان به قزوین، دو برادر انگلیسی، به نام رابرت شرلی و آنتونی شرلی را که با جمعی از هموطنان خود به قزوین آمده بودند، پذیرفت. به یاری همین برادران و کارشناسان ملازم آنان بود که پادشاه ایران وضع ارتش را سر و سامان داد و در اندک مدتی، پانصد توپ برنجی و مقدار کثیری تفنگ با شصت هزار تفنگدار فراهم آورد. او به جای قزلباشان پیشین، ارتش تازه‌ای مرکب از صدویست هزار سوار و بیست‌هزار پیاده ترتیب داد و نخبگانی از قزلباشان را نیز نگاه داشت. آن‌گاه در چندین جنگ که از سال ۱۰۱۱ تا ۱۰۳۴ هجری در گرفت بر سپاهیان عثمانی شکست‌های سختی وارد کرد و همه‌ی متصرفات آنان را در ایران و عراق عرب باز پس گرفت.

کامیابی‌های شاه عباس در تأسیس یک ارتش منظم قوی، ایجاد امنیت داخلی، کوتاه کردن دست بیگانگان از ایران، آبادانی و بنای کاخ‌ها و عمارت‌ها و مسجدها، احداث راه‌ها و کاروان‌سراها برای ترویج

بازرگانی، بسط عدل و داد، کسب اطلاع از حال و کار مردم، سخت‌گیری در اجرای فرمان‌ها، تشویق عالمان دین، ترویج هنر و هنرمندان، گستردن رابطه‌های خارجی و مانند این‌ها در تاریخ دوران اسلامی ما کم‌تر نظیر دارد. اما با همه‌ی این ویژگی‌های افتخارآمیز، دامان شهرت او به برخی زشتی‌ها از جمله خون‌ریزی‌ها و مجازات‌های بسیار خشونت‌آمیز و کشتن و کورکردن پسران خود، آلوده است.

با مرگ شاه عباس بزرگ، دولت صفوی به سرعت راه انحطاط پیمود. از میان جانشینان او - یعنی شاه صفی (۱۰۳۸-۱۰۵۲ ه.ق) و شاه عباس دوم (۱۰۵۲-۱۰۷۷ ه.ق) و شاه سلیمان (۱۰۷۷-۱۱۰۶ ه.ق) و شاه سلطان حسین (۱۱۰۶-۱۱۳۵ ه.ق) - تنها شاه عباس دوم، تا حدی شایسته‌ی آن بود که نام نیای خود و تخت او را تصاحب کند و آن سه‌ی دیگر با تبهکاری‌های گوناگون، شاهنشاهی زورمند صفوی را به لب پرتگاه سقوط کشاندند و عاقبت در سال ۱۱۳۵ هجری شاه سلطان حسین، تاج و تخت صفوی را تسلیم محمود افغان کرد.

محمود (۱۱۳۵-۱۱۳۷ ه.ق) و پس از او اشرف (۱۱۳۷-۱۱۴۲ ه.ق) چند سالی بر قسمت‌هایی از ایران پادشاهی داشتند و در این مدت از قتل عام‌ها، کشتارهای پیاپی، آزار و غارت مردم فروگذار نکردند. دو دولت روسیه و عثمانی هم از بی‌سامانی کشور استفاده کرده و شمال و خاور آن را میان خود تقسیم نمودند.

آن هنگام که ملک محمود سیستانی در خراسان دم از استقلال می‌زد، نادرقلی بیک از ایل افشار را به دفع از بکان مأمور کرد. اما اندکی بعد نادر سر از اطاعت محمود پیچید و با او به ستیزه پرداخت. او در محرم ۱۱۳۹ ه.ق محمود را در مشهد محاصره کرد و در صفر همان سال فتح‌علی‌خان قاجار را، که سپهسالار شاه طهماسب بود، از میان برد و به جای او سپهسالار گردید. نادر در ربیع‌الثانی همان سال کار ملک محمود را تمام کرد و به سرعت دنبال کار افغانان ابدالی - که در هرات استقلال داشتند - رفت و تا ۱۱۴۱ ه.ق غایله‌ی آن قوم را خواباند. بعد بی‌درنگ آهنگ اصفهان نمود و اشرف را در ربیع‌الثانی ۱۱۴۲ ه.ق در مورچه‌خورت به سختی شکست داد و او را تعقیب کرد و در دشت زرقان نزدیک شیراز دوباره منهزم نمود.

اشرف در بازگشت به قندهار در بلوچستان کشته شد. آن‌گاه نادر با صلاح‌دید بزرگان مملکت، شاه طهماسب را از سلطنت خلع کرد و پسر خردسالش عباس میرزا را به جای وی به سلطنت برگزید و خود نایب‌السلطنه شد (۱۱۴۵ ه.ق). وی تا سال ۱۱۴۸ ه.ق در چند جنگ با عثمانیان ناحیه‌هایی را در عراق، ارمنستان و گرجستان پس گرفت و در همان حال سرداران او بعضی شورش‌های داخلی را از میان بردند. وی در ۲۴ شوال ۱۱۴۸ ه.ق تاج‌گذاری کرد.

از وقایع مهمّ پس از این تاریخ، لشکرکشی‌های داخلی نادر به قصد سرکوب سرکشان، فتح قندهار (۱۱۵۰ ه.ق)، لشکرکشی به هند و فتح دهلی (۱۱۵۱ ه.ق) و پیروزی‌های مکرّر در جنگ با دولت عثمانی قابل ذکر است. وی به دنبال پیروزی‌های خود، به ایجاد نیروی دریایی در دریای مازندران و خلیج فارس همّت گماشت، و بالاتر از همه در تغییر محیط تعصّب‌آلودی که صفویان و هم‌دستان متعصّب آن‌ها پدید آورده بودند، کوشش بسیاری کرد. امّا با کشته شدن نادر، خاندان افشاری اهمّیت خود را به گونه‌ای آشکار از دست داد و اگر چه تا قسمتی از دوران قاجاری باقی ماند ولی به زودی به یک حکومت ضعیف محلی در خراسان مبدل گردید و در سال ۱۲۱۸ ه.ق منقرض شد (ر.ک: صفا، ۱۳۶۳: ۵/۴۲).

۲-۱. اوضاع اجتماعی عصر صفوی

در عهد صفوی، با اعلام مذهب رسمی تشیّع، بعد از مدّت‌ها کشور ایران به یک وحدت مذهبی و یک پارچگی ملی دست یافت. هر چند با رسمی شدن مذهب تشیّع و تضعیف تسنّن، تا حدودی وحدت مذهبی ممالک اسلامی به مخاطره افتاد، امّا در صورت فقدان این وحدت ملی بعید نبود که عثمانیان به سهولت بر ایران غلبه کنند و متصرفات خود را در کشور گسترش دهند. برگزاری مراسم مختلف شیعیان از جمله مجالس روضه خوانی^۱، از این دوره به بعد رایج شد و منظومه‌های زیادی در مرثی اهل بیت سروده شد که با سروده‌های محتشم کاشانی به مرتبه‌ی اعلی رسید (ر.ک: همان: ۵/۸۸).

شکوه و اقتدار دولت صفوی اساس گسترش آبادانی و رونق صنعت و بازرگانی گردید، ساخت راه‌های کاروان‌رو، شهرها، بناها، مدارس، مساجد و کاروان‌سراها و نیز گسترش شهرهایی چون اردبیل به عنوان شهر مقدّس صفویان، اصفهان به عنوان بزرگ‌ترین پایتخت قرن یازدهم هجری، خوی به عنوان مرکزیت سپاه، تبریز به عنوان نخستین پایتخت صفوی را می‌توان از جمله افق‌های توسعه‌ی تجارت و آبادانی این سلسله یاد کرد. رونق اقتصادی و تجارت خصوصاً در عهد شاه عبّاس، باعث ایجاد رفاه و گشاده‌دستی مردم و رواج امنیّت و آرامش نسبی در بین تمام طبقات اجتماعی گردید که از اثرات مثبت آن، گردآمدن طبقات مختلف مردم در قهوه‌خانه‌ها و گوش سپردن به راویان داستان‌های ملی ایران، از جمله شاهنامه بود (فلسفی، ۱۳۵۳: ۳۷/۲).

در مقابل افتخارات و دلاوری‌های شاهان صفوی و امنیّت و آبادانی که برای مردم ایران به ارمغان آوردند، فسادهایی چون باده‌گساری، آدم‌کشی، زن‌بارگی، حیف و میل خزانه و... نیز دامن‌گیر مردم شد، چرا

که بنیاد خاندان صفوی از همان آغاز بر خشونت و خون‌ریزی نهاده شده بود و ایشان در فرونشاندن خشم خود از انجام هرکاری چون سربریدن، مثله کردن، پوست کندن، دوشقّه کردن، چشم کندن، میل در چشم کردن، خفه ساختن و اعمال وحشیانه‌ی دیگر روی‌گردان نبودند.^۲ تا آن جا که جهانگرد ایتالیایی، آنژیوللو، در بیان سفّاکی شاه اسماعیل، می‌نویسد:

«گمان ندارم که از عهد نرون تاکنون چنین ظالمی به وجود آمده باشد!» (براون، ۱۳۱۶: ۴/۴۹).

بعد از به پایان رسیدن حکومت شاه عباس اوّل و با آغاز حکومت سام میرزا، این ظلم‌ها و نابسامانی‌ها به اوج رسید و پایه‌های اقتدار حکومت صفوی روز به روز ضعیف‌تر گشت. شیوع خرافات و انحطاط هرچه بیش‌تر اجتماعی و ادبی، سبب شد که ایرانیان برای نگه‌داشتن ادب و اندیشه‌ی نیاکان خود، از ترکان عثمانی و گورکانیان هند در یوزگی کنند.

۳-۱. اوضاع زبان فارسی و شعر در عهد صفوی

زبان فارسی در عهد صفوی در حال دگرگونی بود و این دگرگونی به صورت‌های مختلف مانند ساده‌تر شدن بعضی واژه‌ها، تغییر یافتن معنی بعضی از آن‌ها، متداول شدن واژه‌های تازه و رواج یافتن تعبیرها و ترکیب‌های نو، تحقّق می‌یافت و به هر صورت با زبان ادبی استوار دوره‌های پیش تفاوت داشت.

البته اگر در زبان سخنوران عهد صفوی به نشانه‌هایی از فساد و انحطاط بر می‌خوریم تنها به دلیل این دگرگونی‌ها و تأثیرپذیری از زبان‌های عربی و ترکی نیست، بلکه علّت‌های دیگری نیز دارد؛ مثلاً بدین سبب که بیش‌تر گویندگان، از مردم عادی و از پیشه‌وران و یا افراد بی‌بهره از ادب فارسی بودند یا آن که عدّه‌ای از همین گویندگان اصلاً فارسی زبان نبودند و از دیار ترکان و هندوان برمی‌خاستند و یا آن که سنت‌های ادبی قدیم که اهل قلم را کارگشته و مجرّب بار می‌آورد، به ندرت اجرا می‌شد و... مجموعه‌ی این عوامل باعث شد که رفته رفته توجه به نکات دستوری و لغوی، برای کسانی که تمام وقت خود را در خیال‌بندی و مضمون‌یابی می‌گذراندند، کم‌اهمّیت شود و سست‌گویی استمرار یابد.

درست است که وضع شعر و ادب، در این دوران طولانی به یک حال نبود؛ امّا در بخش عمده‌ای از دوره‌ی صفوی، ادب فارسی - خاصّه شعر - به صورت یکی از پایه‌های اصلی «کمالیات» مورد توجه و استقبال همه‌ی بزرگان روم، ایران و هند بود. هر شاه و شاهزاده، امیر و امیرزاده و همه‌ی آنان که می‌خواستند بر

مسندهای قدرت و جلال تکیه زنند خود را ناگزیر از فراگرفتن ادب می‌دانستند و یا به آن تظاهر می‌کردند و این «ادب» همان مفهوم وسیعی را داشت که «فرهنگ» از ایران عهد ساسانی به بعد داشته است و خط، انشاء، شعر، دانش‌های ادبی و اطلاعات گوناگون را در بر می‌گرفته است.

در این میان شعر ارزش ویژه‌ای داشت؛ مال‌ها برای شعر و شاعران صرف می‌گردید و سیم و زر بسیار در این راه بذل می‌شد تا آن جا که بعضی شاعران را، در ایران و هند با پول کشیدند و هم وزنشان سگه‌ی رایج به آنان بخشیدند.^۳ این بخشندگی‌ها، در رواج شعر و تربیت شاعران و افزایش تعداد آنان تأثیر داشت (رک: صفا، ۱۳۶۳: ۵/۴۴۳-۴۴۴).

۱-۴. اوضاع شعر و ادب فارسی در هند

دربار گورکانیان هند، به ویژه سلاطین نظام‌شاهی در احمدنگر (از ۸۹۶ تا ۱۰۰۴ هـ) و عادل‌شاهی در بیجاپور (از ۸۹۵ تا ۱۰۹۷ هـ) و قطب‌شاهی در گلکنده (از ۹۱۸ تا ۱۰۹۸ هـ) در نگاه‌داشت شاعران و مؤلفان ایرانی و بزرگ‌داشت ادب و ادیبان فارسی سهم بسزایی داشتند. تا آن جا که عادل‌شاهیان، اولین بار اعتقاد به مذهب اثنی‌عشری را در سرزمین هند آشکار نمودند (رک: معصوم علی‌شاه، ۱۳۷۴: ۳/۴۴). البته آسان‌گیری و عدم تعصب در دین و مذهب را نیز می‌توان عامل مهمی در مهاجرت شعرا به هندوستان دانست؛ چرا که تعصب‌های شدید در امور مذهبی موجب گریز بسیاری از شخصیت‌های بارز علمی و ادبی و افراد مستعد و عارف مشرب از ایران گردید^۴ (رک: کاشانی، ۱۳۸۴: ۲۰).

بسیاری از ادیبان و شاعران ایرانی که در سده‌ی دهم و یازدهم به هندوستان رفته‌اند در خدمت پادشاهان دکن به سر برده و آنان را مدح گفته‌اند، چون بیش‌تر پادشاهان مذکور یا خود شعر می‌سرودند و یا دوستدار شعر فارسی بودند. این شاهان و شاهزادگان هند، در حقیقت ظرافت طبع و گرایش به شعر و ادب پارسی و صنعت‌های ظریف ایرانی را از نیاکان با ذوق خود به ارث برده بودند. مثلاً ظهیرالدین محمد بابر شاه (م ۹۳۷ هـ) با همه‌ی اشتغالاتی که داشت از پرداختن به کارهای ادبی و علمی غافل نمی‌نشست. او صحبت فضلا و علما را بسیار دوست می‌داشت و خود نیز طبع شعر داشته است.^۵

هم چنین جلال‌الدین اکبرپادشاه (۹۶۳-۱۰۱۴ هـ)، در مرتبه‌ای از ترویج شعر پارسی و پرورش شاعران است که هیچ کس از شاهان ایران و هند و منتسب به فرهنگ ایرانی به آن نرسیده است^۶ و سپهسالار این

پادشاه، یعنی میرزا عبدالرحیم خان خانان (۹۶۴-۱۰۳۶ هـ)، نیز در تشویق شاعران و گردآوردن آنان در درگاه خود با مخدوم خویش هم‌چشمی و با او آهنگ هم‌سری داشت و از این رو بسیاری از شاعران این عهد-از جمله ظهوری- ستایشگر هر دو بوده و به بارگاه این دو بزرگ به یک سان تعلق و ارتباط داشته‌اند.

اما درباره‌ی میرزا عبدالرحیم خان خانان^۵، میر عبدالرزاق خوافی در *مآثر الامراء* آورده است:

«خان خانان در قابلیت و استعداد یکتای روزگار بود. او عربی و فارسی و ترکی و هندی روان داشت، شعر خوب می‌فهمید و می‌گفت، رحیم تخلص می‌کرد و گویند که به اکثر زبان‌ها حرف می‌زد و سخا و همت او ضرب‌المثل هند است...» (خوافی، ۱۸۸۸: ۷۰۹/۱-۷۱۱).

به خاطر تشویق‌ها و ترغیب‌هایی که از طرف اکثر شاهان و رجال عهد، نسبت به سخنوران می‌شد، هر کس طبعی داشت به شاعری پرداخت و در انجمن‌های شاعران و محفل‌های آنان حضور یافت. این امر سبب فزونی شاعران گردید که از میان آنان، عده‌ی زیادی صاحب دیوان شدند. البته از میان این گروه شاعران پیشه‌ور و خانقاهی و حاکم و والی و...، اغلب آن دسته موفقیتی کسب کردند که شاعری پیشه‌ی اصلی آن‌ها بود و به همین نام در خدمت پادشاهان و شاهزادگان و سپهسالاران و... به سر می‌بردند. پیداست که راه یافتن به مراکز ثروت و قدرت، دشواری و صعوبتی هم داشت و کسی یا کسانی در این راه کامیاب‌تر بودند که زبان‌آورتر، داناتر و تواناتر بودند. از جمله وحشی، محتشم، فیضی، ظهوری، نظیری و... که سرآمد سخنوران عهد خویشند (ر.ک: صفا، ۱۳۶۳: ۵/۱-۵۲۰-۵۲۱).

۵-۱. شیوه‌ی سخنوری و مراحل تحول آن در عهد صفوی

با این که بعضی از محققان، دوره‌ی صفویه را دوره‌ی انحطاط ادبی می‌دانند و به آثار منظوم این بخش از زمان، نظر خوشی ندارند، جای شبهه نیست که از نظر تازگی و غرابتی که اشعار این دوره دارد به کلی از آثار ادبی ادوار دیگر متمایز است.

حال با توجه به اهمیت این دوره، شیوه‌ی سخنوری و مراحل تحول آن را به اختصار بررسی می‌کنیم و در خلال آن به بررسی جایگاه شعری و سیاق سخنوری صدرآرای بزم کلام- ظهوری ترشیزی- می‌پردازیم:

- در اثر پیشرفت مذهب تشیع در ایران، ایراد مناقب و مراثی پیشوایان مذهبی در شعر رایج شد. شاعران صاحب قریحه، ذوق و استعداد خود را در این فن به کار بردند و شاهکارهای بی‌نظیری مانند دوازده بند از

محتشم کاشانی (متوفی ۹۹۶) پدید آمد (ر.ک: بهداروند، ۱۳۸۹: ۷۵). دیوان ظهوری ترشیزی و دیگر شاعران هم‌دوره‌ی او، مملو از قصایدی است که در مقبت اهل بیت و ائمه‌ی اطهار سروده شده است.

- شعر دوران صفوی به طرف نکته‌سنجی، مضمون‌آفرینی، خیال‌پروری و سادگی زبان پیش می‌رفت. شاعران این عهد در ضمن نوجویی‌هایی که در شعر داشتند، در پیروی از شیوه‌های قدیم، خاصه روش قصیده‌گویان، طبع‌آزمایی می‌کردند. گروهی از آنان مانند عارف ایگی، ظهوری ترشیزی، نظیری و... در قصیده و ترکیب و ترجیع دنباله‌ی کار شاعران قرن هشتم و نهم را رها نکردند و مانند آن‌ها التزام‌ها^۱، تجدید مطلع‌ها و انتخاب ردیف‌های دشوار در قصیده‌های طولانی، را به کار می‌بردند.

- آن عنصر از کلام شاعران این عهد که بیش‌تر از همه در تغییر سبکشان مؤثر بود معنی و مضمون است. شاعران این عهد، عادت کرده بودند که تا جایی که ممکن است معنی‌های بلند را در کلام کوتاه بیاورند و آن‌ها را در یک بیت و گاه در یک مصراع چنان بگنجانند که زود به یاد سپرده شده و این جا و آن جا نقل شود.

البته پیروی از خیال و هم‌دوش کردن آن با مفهوم ذهنی شاعر، بنیاد شعر است و همیشه مایه‌ی دل‌پذیری شعر بوده و هست؛ اما این خیال‌بندی، در بیان سخن‌سنجان عهد صفوی، وقتی محلّ ایراد شد که شاعر از گنجاندن آن در کلام عاجز ماند و یا دامنه‌ی خیالش چنان وسیع گردید که خواننده از لفظ او پی به آن خیال پردامنه نبرد و در نتیجه مدعی شد که سخن از معنی تهی است (ر.ک: صفا، ۱۳۶۳: ۵/۵۳۲).

- بعضی از پژوهش‌گران، ظهوری را یکی از افراط‌کنندگان در مجاز، تشبیه و استعاره دانسته‌اند (ر.ک: شفیعی کدکنی، ۱۳۵۰: ۲۰)؛ در طرز خیال، مدار سخن بر تخیل و توهم است و شاعر از بیان مطلب به نحو ساده و عادی آن امتناع دارد به همین دلیل تشبیهات خیالی و وهمی و استعاره‌های متخیل، در کلام او بسیار به چشم می‌خورد. در این طرز، شاعر به خیال خود «تشخص» می‌بخشد و سپس همان عمل‌ها و صفت‌ها را که برای یک جاندار متصور است برای آن «شخص خیالی» به کار می‌برد، مانند:

به دیوان‌خانه‌ی شمع کفن پوش صف پروانه دفتر بسته بر دوش

(زلالی، ۱۳۸۵: ۷۵۶)

بس که برق یأس بنیاد من ناکام سوخت می‌توان از آتش سنگ نگیمن نام سوخت

(بیدل دهلوی، ۱۳۷۶: ۵۵۵)

شاعران عهد صفوی معمولاً در تمثیل‌ها از این خیال‌های تشخص یافته استفاده کرده‌اند. در چنین مواردی آن‌ها نخست مطلبی را از هر باب و در هر موضوع که بخواهند ادعا می‌کنند، سپس مثالی می‌آورند که به خاطر معنی بدیهی و آشکارش، می‌تواند مانند دلیلی این ادعا را ثابت کند. در دیوان ظهوری نیز، نمونه‌های تمثیل دیده می‌شود:

به صیدگاه تو اکنون شکار این ذوقم که زخم فربه افتد چو لاغر است شکار

ظهوری، قصاید، ۳۷۲

نفس را سر بکوب و نرم بکوب بر دمّش افتی ار زنی دُم مار

ظهوری، قصاید، ۶۷۹

نوعی از این مثال‌آوری‌ها، ارسال مثل است که اغلب شاعر برای اثبات مدّعی خود یا بیان حال خویش و... مثلی رایج را در شعر می‌گنجاند. مانند:

آن کس که بدم گفت بدی سیرت اوست وان کس که مرا گفت نکو، خود نیکوست
 حال متکلم از کلامش پیداست از کوزه همان برون تراود که در اوست

(شیخ بهایی، ۱۳۸۴: ۱۷۳)

بی دف و نی خوش است رقاصی مستی بی شراب می‌خواهم

ظهوری، قصاید، ۸۹۴

بعضی از این مثل‌ها از سخنوران همین عهد است، زیرا گویندگان عهد صفوی بسیاری از مضمون‌های شعری را از محیط اطراف خود و از زندگی روزانه برمی‌داشتند و به همین سبب در سخنان آن‌ها نکته‌های قابل انطباق بر امور اجتماعی و اخلاقی، فراوان دیده می‌شود. بعضی از بیت‌های مشهور عهد صفوی، از کثرت شهرت و رواج، معمولاً در توضیح سخن گوینده یا توجیه آن به کار می‌روند اما مثل نیستند و می‌توان آن‌ها را جانشین مثل دانست:

در خاطر اگر تفرقه‌ها جمع نگردد کی پنجه کند شانگی زلف پریشان

ظهوری، قصاید، ۱۲۹۲

- توجّه به نوآوری و تازه‌گویی امری است که از اواخر عهد تیموری قوّت گرفت. اما کار تجدید سبک تا نیمه‌ی دوم قرن یازدهم یعنی دوران صائب به درازا کشید. طبعاً خستگی و ملالت شاعران از تکرار اندیشه‌ها

و گفته‌های پیشینان، آن‌ها را به ابتکار در سخنوری و آوردن معنی‌های تازه و مضمون‌ها و لفظ‌های نو، ترغیب نمود. توجه به آوردن معنی جدید و لفظ نو، «اختراع سخن» و «تازه‌گویی» نامیده می‌شد و گفتار و سبک ایشان را «سخن تازه» و «طرز تازه» می‌نامیدند (ر.ک: صفا، ۱۳۶۳: ۵/۵۴۷). به عنوان نمونه، از صائب تبریزی: هر کس به ذوق معنی بیگانه آشناست صائب، به طرز تازه‌ی ما آشنا شود (گلچین معانی، ۱۳۸۱: ۵۲/۱)

ظهوری نیز در نثر دیباچه‌ی نورس، آن جا که نغمه‌سراییی‌های ممدوحش را می‌ستاید، سخن از «طرزنو» به میان می‌آورد و اذعان می‌کند:

«...ارباب ترانه کهنه شاگردانند. آن کس که از او نو شده طرز، استاد است...» (نسخه‌ی خطی شماره‌ی ۴۷۰۰ آستان قدس، دیباچه‌ی نورس، ص ۵).

هم‌چنین در خلال اشعارش بارها «معنی تازه» را می‌ستاید و آن را در کنار «لفظ تر» می‌آورد:

معنی تازه، لفظ تر چه خوش است بساد از شاعران دل خرم

ظهوری، قصاید، ۸۰۷

در هر حال، این شیوه‌ی نو موضوع گفت و گو میان شاعران زمان و نکته‌دانان عهد بود و تذکره‌هایی که در همان روزگار نوشته می‌شد، اغلب به این مطلب اشاره داشتند. از جمله سخنان واله‌ی داغستانی در *ریاض‌الشعرا*، در مورد نزاکت‌گویی و سخنوری ظهوری، قابل توجه است:

«... زلالی و میرزا جلال [اسیر] را در بعضی اشعار راه به وادی مهملات افتاده، به اعتقاد خود این روش را نزاکت‌گویی دانسته و حال آن که از فرط بی‌مایگی در این وادی پی غلط کرده، از منزل مقصود دور افتاده‌اند، از عهده‌ی روش نزاکت‌بندی ملأ ظهوری ترشیزی به قوت طبع و زورمایه برآمده و هرکس تتبع او کند البته کارش به مهمل‌گویی می‌انجامد...» (به نقل از: صفا، ۱۳۶۳: ۵/۵۴۸).

یکی از نتیجه‌های استفاده از زبان تحوّل‌یافته‌ی تازه در شعر این دوره، آن است که شاعران از محدوده‌ی زبان ادبی گذشته-که زبان منتخب ادیبان و فرهیختگان بود- بیرون آمدند و بسیاری از واژه‌ها و ترکیب‌های متداول زمان خود را به کار بردند، در حالی که از زبان سنتی ادبی هم، هر جا که می‌توانستند، بهره می‌گرفتند و حتی ابایی نداشتند که گفتار خود را با دستور تحوّل‌یافته‌ی فارسی نیز هم‌ساز کنند. به همین دلایل، ما خود را با زبان و بیان شاعران و مؤلفان سده‌های دهم تا دوازدهم بسیار آشنا و مأنوس می‌یابیم. در چند بیت زیر که به

عنوان شاهد از گفتار شاعران آن عهد - به خصوص ظهوری - آورده شده است، ترکیب‌ها و تعبیرهای تازه، پررنگ‌تر نوشته شده است:

چنان ز حسنِ تو اجزای بزم رفته ز هوش که گر صُراحی می‌بشکند صدا نکند

(طالب آملی، ۱۳۴۶: ۴۳۹)

گر من به جای جوهر آینه بودمی بی رونما تو را به تو کی رو نمودمی

(همان: ۸۶۰)

به باد حرص در آتش نمی‌توان رفتن چو آب روی رود خاک بر سر دنیا

ظهوری، قصاید، ۷۸

بر سعی رفو خندد اگر بخیه عجب نیست زین چاک که از عشق تو اندوخت گریبان

ظهوری، قصاید، ۱۳۰۹

از ضعیفی یقین شود کمری گر سوارش شود کسی به گمان

ظهوری، قصاید، ۱۳۹۸

گریه رخم را جگراندا نکرد زخم تو بر دل بغلی وا نکرد

ظهوری، ترکیبات، ۲۳۹۵

- مضمون‌یابی از طبیعت و نگرش خاص به جهان مادی یکی دیگر از ویژگی‌های بارز شعر دوره‌ی صفویّه است. نگرش شاعران سده‌های چهارم و پنجم، به عالم خارج بیش‌تر با وصفِ آن همراه بوده است، نه با ابراز احساسات عاطفی که از این راه می‌توانست در آن شاعران ایجاد شود؛ اما شاعران عهد مورد مطالعه‌ی ما مانند شاعران دوره‌ی رمانتیسیم در ادب اروپایی، عالم و همه چیز اطراف خود را آن‌طور که می‌خواهند و با احساسی که خود از آن‌ها دارند می‌نگرند و درک می‌کنند نه چنان که آن‌ها هستند، مانند:

غمی هر دم به دل، از سینه‌ی صد چاک می‌ریزد ز سقف خانه‌ی درویش دائم خاک می‌ریزد

(صائب، ۱۳۷۴: ۸۱۸)

- دیگر از مختصات شعری این عصر، شیوع هزل و هجاست. اکثر گویندگان برای خوشامد امرا و حکام به گفتن هجو و مطایبه و هزل می‌پرداختند، از جمله حکیم شرف‌الدین حسن اصفهانی متخلّص به شفایی، که ندیم و حکیم‌باشی شاه عبّاس اوّل بود و در هجو و هزل صاحب قدرت بود (ر.ک: بهداروند، ۱۳۸۹: ۸۰) و نیز

محمدتقی‌الدین حیرتی تونی (متوفی ۹۶۱ ه.ق)، که گفته‌اند در طنز و هزل تا آن جا پیش رفته بود که تنها به برکت قصیده‌های مذهبی و کتاب مثنوی معجزاتش، در امان بود! (ر.ک: ریپکا، ۱۳۸۳: ۵۳۵)

- مبالغه در ایجاز و خیالات رنگین در دیوان شاعران این دوره فراوان دیده می‌شود چون آن‌ها عادت داشتند معنی‌های دقیق خود را در بیت یا حتی مصراع‌ی بگنجانند، در شعر استادانی چون طالب، کلیم و صائب بیش‌تر کلام موجز فصیح و همراه با «ایجاز حذف» دیده می‌شود، مانند بیت زیر از کلیم کاشانی:
باطنش، هم‌چو پشت آینه بود ظاهر هر که صاف‌تر دیدم

به نقل از: (شمس لنگرودی، ۱۳۶۷: ۱۰۳)

ولی بعضی دیگر از شاعران، در خیال‌بافی‌های خود درمانده و سخن مبهم و دارای «ایجاز مخل» گفته‌اند:
شوکت ز لاغری نشوی صید هیچ کس مژگان چشم حلقه‌ی فتراک خویش باش

(شوکت بخاری، ۱۳۸۲: ۳۵۴)

امروزه ما سخن ساده و دور از ابهام و مقدمه‌چینی‌های بیهوده را می‌پسندیم؛ اما سخن‌سنجان سده‌ی یازدهم و دوازدهم، توجه مبالغه‌آمیز به خیالات رنگین را می‌پسندیدند که حتی گاهی عرصه‌ی لفظ را بر گوینده تنگ می‌کرد و آن را دیریاب می‌نمود. دیوان غنی کشمیری از این گونه بیت‌های دقیق و نازک بسیار دارد که به واقع مانند سبزه رویان کشمیر دل‌نشین و دل‌پذیرند:

حسن سبزی به خط سبز مرا کرد اسیر دام هم‌رنگ زمین بود، گرفتار شدم
(غنی کشمیری، ۱۳۶۲: ۱۳۵)

معروف است که صائب درباره‌ی بیت اخیر غنی می‌گفت: «کاش آن چه در این عمر گفته‌ام به این کشمیری می‌دادند و این بیت را به من!» (صفا، ۱۳۶۳: ۵/۱ (۵۷۱)).

- یکی دیگر از سرچشمه‌های مضمون‌آفرینی در نزد شاعران عهد صفوی، استفاده از کلمه یا به قول مشهور بازی با حروف کلمات به صورت‌های گوناگون بود. شاعر با بهره‌گیری از این هنر و نیز صنعت‌های جناس، ایهام و... قادر به آفرینش نکته‌های جالب بود، شیخ بهایی در مثنوی نان و حلوا می‌گوید:
عزالت بی عین، علم آن زلت است ور بود بی زای زهد، آن علت است

(شیخ بهایی، ۱۳۸۴: ۱۲۵)

در اشعار ظهوری نیز نمونه‌های بارزی از آن، دیده می‌شود:

زهی کریم نهادی که از نی کلکت نیافرید قضا نون متصل باها

ظهوری، قصاید، ۷

در خلوت ترکیب تهجی ز عطایت کاف کمی از محرمی میم برآمد

ظهوری، ترکیبات، ۲۱۰۵

دیگر از مختصات شعری این عصر، رواج معما و لغز و ماده تاریخ است. البته معماپردازی با نضج سبک هندی به مرور کنار گذاشته شد و کسانی چون شهاب معمای و رفیعی معمای، پیش از دوران رواج سبک هندی، بازار رایجی داشتند (ر.ک: شمس لنگرودی، ۱۳۶۷: ۱۲۰). اما ماده تاریخ نویسی در عهد صفوی رواج بسیاری داشت. به عنوان نمونه:

تاریخ جلوس شاه اسماعیل به قول دوستانش «مذهبنما حق» و به زبان دشمنانش «مذهب ناحق» [!] می‌باشد و تاریخ وفاتش از کلمه‌ی «ظل» (= ۹۳۰) و «خسرو دین» (= ۹۳۰) برمی‌آید (ر.ک: بهداروند، ۱۳۸۹: ۸۴).

شش رباعی محتشم کاشانی (متوفی ۹۹۶ ه.ق)^۹ که از آن ۱۱۲۸ دفعه تاریخ ۹۸۴، یعنی مرگ شاه طهماسب و جلوس شاه اسماعیل ثانی، استخراج می‌شود و این در نوع خود بی‌نظیر است!^{۱۰} (ر.ک: ربیکا، ۱۳۸۳: ۵۳۴)

- در دیوان شاعران سده‌های یازدهم و دوازدهم، تکرار قافیه معمول بود و بعضی از شاعران مثل طالب آملی و صائب تبریزی در این راه مبالغه کرده‌اند. تصور می‌رود علت اساسی آن است که بیش‌تر شاعران در مضمون‌بندی‌های خود از معنی قافیه‌ها بهره می‌گرفتند، به این صورت که شاعر برای یک یا دو واژه که برای قافیه برمی‌گزید چند مضمون را به خاطر می‌آورد و به جای یک بیت، دو یا سه بیت با همان قافیه‌ها می‌سرود، تا خواننده کدام یک را ترجیح دهد.

تکرار قافیه در اشعار ظهوری به دفعات دیده می‌شود. به عنوان مثال: رجا (۳-۴۵)، احشا (۳۳-۴۸)، سخن (۱۸۸-۱۹۳)، اغیار (۳۷۱-۳۸۴)، هزار (۵۱۰-۵۱۴)، بهار (۶۱۰-۶۲۲)، هزار (۶۰۷-۶۴۵)، زار (۶۵۲-۶۷۱-۷۳۱)، حرم (۷۵۱-۷۶۲)، سکون (۱۰۷۴-۱۰۷۹)، جیحون (۱۰۸۲-۱۱۱۵)، نهان (۱۲۳۷-۱۲۷۰)، تاوان (۱۳۰۰-۱۳۰۸)، حیدری (۱۴۸۹-۱۵۱۹)، گوهر (۱۵۴۹-۱۵۷۵-۱۵۹۵)، زیور (۱۵۵۲-۱۵۷۶)، اسکندر (۱۵۳۸-۱۵۸۴)، عنبر (۱۵۵۴-۱۵۸۶)، گردان (۱۷۵۶-۱۷۶۵)، کریم (۲۶۵۶-۲۶۵۷)....

البته با کمی تأمل مشاهده می‌کنیم که بیش‌ترین نمونه‌های تکرار قافیه در اشعار ظهوری هنگامی است که وی از معانی قافیه‌ها بهره برده است. در یکی از قصیده‌های ظهوری کلمه‌ی «بار» با معانی متفاوت، شش

مرتبه به عنوان قافیه استفاده شده است. که این تکرار نه تنها به زیبایی کلام لطمه‌ای نزده است بلکه آن را دل‌نشین‌تر و لطیف‌تر ساخته است:

ز کشت سینه‌ی دشمن هوس دم‌د زخمی	که از کمال تو دارد سحاب پیکان بار
به باغ غنچه‌ی گوهر فشان در آب بشوی	که نخل زر پس ازین خوشه‌ی دُر آرد بار
به عکس کاسه شود استخوان پهلوها	ز ازدحام سران بر درت ز تنگی بار
چه کعبه‌ای تو که گردیده بر فقیر و غنی	طواف کوی تو هر روز فرض چندین بار
سخنوران که به حضرت نکات عرض کنند	گل آورند به گلزار و دُر به دریا بار
هزار بار سبک روح تر شوم از روح	ازین خیال که بر خاطرت نباشم بار

ظهوری، قصاید، ۴۱۱ - ۴۱۶

گاهی در اشعار شاعران این دوره، حتی مصراع دوم ابیات نیز تکرار می‌شد مشروط بر آن که شاعر مضمون دل‌خواهی برای گنجاندن در آن مصراع یافته باشد، در این صورت چند بار برای آن مصراع اولی ترتیب می‌داد تا کدام یک متناسب‌تر افتد. (البته به نظر می‌رسد تکرار مصراع دوم ابیات ۵۹۰ و ۵۹۱ قصاید ظهوری، در نسخه‌ی اساس، مربوط به هیچ کدام از موارد بالا نبوده و تنها اشتباه کاتب است.)

- در عهد صفوی، تتبع و تقلید اثرهای معروف گذشتگان، هم‌چنان به قوت گذشته برقرار بود. استادانی چون خاقانی و انوری و ظهیر و کمال‌الدین اسماعیل در قصیده، و غزل‌گویانی از سعدی تا فغانی، و حماسه‌سرایانی از فردوسی تا هاتفی، و داستان‌سرایانی چون نظامی، خسرودهلوی و جامی در این نهضت «نظیره گویی و استقبال» یا «تبع و جواب گویی» محل توجه و عنایت گویندگان بودند. چنان که ضمیری اصفهانی (م ۹۷۳ هـ) دیوان چندین شاعر مثل سعدی و حافظ و بابافغانی و جامی و... را جواب گفت و ظهوری نیز کتابی با دوهزار بیت، به حکم ابراهیم عادل‌شاه، در برابر مخزن الاسرار نظامی تصنیف کرد (ر.ک: فخرالزمانی قزوینی، ۱۳۶۷: ۳۶۳-۳۶۴ و نیز پاورقی ۳۵۲).

- برداشتن مضمون از دیوان این و آن، در این دوره امری رایج بود که گاه می‌توان آن را آزمایش ذوق در بهتر ساختن همان مضمون و بسیاری اوقات انتحال، و گاه از مقوله‌ی توارد، دانست. در عهدی که از شاعر فقط مضمون و نکته‌ی باریک می‌خواستند، این بسیار طبیعی است که پس از خرج تمام ذخیره‌های ذهنی، کارش به در یوزگی و مضمون‌ربایی بکشد.

- یکی از صنایع بدیعی که در عهد صفویه رواج گرفته و در آن دوره معمول شد، تزریق است. خواجه هدایت الله رازی متخلص به هدایت از مشاهیر سخنوران این صنعت است که پنج مثنوی بی معنی در مقابل خمسه‌ی نظامی موزون کرده است! (ر.ک: بهداروند، ۱۳۸۹: ۸۰)

- در این دوره شاعران به بسیاری اشعار توجه می‌کردند و خود را موظف می‌دانستند که دیوانی چند هزار بیتی ترتیب دهند. تا آن جا که تذکره نویسان برای ظهوری ترشیزی «قربب به بیست هزار بیت» (فخرالزمانی قزوینی، ۱۳۶۷: ۳۶۴) و برای صائب صدویست هزار و دو بیست هزار بیت نوشته‌اند.

- اختیار اسامی و تخلص‌های مضحک شاعران نظیر: گربه‌ی شوشتری^{۱۱} و گاو اصفهانی^{۱۲} و... نشانه‌ی روح حقارت و تواضع زیاده از حدی است که در اغلب مردم و شاعران این عهد بوده است (ر.ک: بهداروند، ۱۳۸۹: ۷۷). البته پیش‌تر کمال خجندی (متوفی ۸۰۳ ه.ق.)، تصویر سگ معشوق شدن را به کار برده بود، اما آن چه در این عصر جلوه می‌کند پیامد نوعی مرکزمداری (centralism) است که طی آن، عاشق در برابر معشوق، خواه در مقام لفظی یا تمثیلی، هم چون سگی به خود می‌پیچد؛ زیرا حتی فرمانروا جز آن که سگی بر آستان معصومین (ع) باشد آرزویی ندارد (ر.ک: ریپکا، ۱۳۸۳: ۵۲۹-۵۳۰).

ظهوری آن جا که زبان به مدح محمد مصطفی (ص) می‌گشاید، چنین می‌نگارد:
از خار رهگذار سگت، دست احترام بر تارک ملک زده گل‌های افتخار

ظهوری، قصاید، ۳۴۴

و در ستایش علی (ع):

به رهگذار سگانش که آهوی حرمند ز شام مشک فشانند وز سحر کافور

ظهوری، قصاید، ۵۴۷

از شرم جرم به محشر نمی‌شدم حاضر اگر نه با سگ این کوی می‌شدم محشور

ظهوری، قصاید، ۵۵۱

نشان پای سگان تو سجده‌گاه من است که سجده‌گاه ثریاست خاک رهگذرم

ظهوری، قصاید، ۸۶۳

و در مقام شامخ حضرت مهدی (عج) گوید:

پروین شود ز قدر، زیارت‌گه ملک تشبیه نقش پای سگت گر کنم بر آن

ظهوری، قصاید، ۱۲۱۵